انترناسیونال 810

**ویژگیهای استراتژی کمونیستی در شرایط انقلابی**

**گفتگو با حمید تقوائی پیرامون سمینار "کمونیسم چگونه در ایران پیروز میشود"**

**خلیل کیوان:** در سمینار "کمونیسم چگونه در ایران پیروز میشود" به تفصیل در باره استراتژی کمونیستها برای بقدرت رسیدن صحبت کردید و متن کتبی آن نیزمنتشر شده است. هدف ما از این مصاحبه بررسی مجدد کل مباحث طرح شده در سمینارنیست، بلکه روشن شدن بیشتر نکات و تزهائی است که در نقطه مقابل نظرات ومواضع بسیاری از نیروهای چپ قرار میگیرد و حتی در خود حزب تازه است. اجازه بدهید با این سئوال شروع کنیم:

انقلاب هم بعنوان یک مفهوم و هم بعنوان یک موضوع جاری در مباحثی که طرح میکنید، جایگاه برجسته ای دارد. از نظر تحلیلی هم احتمال سرنگونی جمهوری اسلامی با انقلاب در صحبت های شما برجسته است.اما میدانیم که تاریخ قول نداده است که جمهوری اسلامیحتما با انقلاب ساقط شود. آیا طرق دیگری مثلکودتا، فلج سیاسی اقتصادی، فروپاشی، قدرت دو گانه و یا سقوط در نتیجه حمله نظامی ممکن نیست؟

**حمید تقوایی:** همه اینها ممکن است ولی اولا بیشترین احتمال در شرایط سیاسی حاضر در ایران شکل گیری انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت است و ثانیا ممکن ترین و مساعد ترین و مطلوبترین راه بقدرت رسیدن کمونیستها انقلاب است. سناریوهای دیگر به نفع نیروهای اپوزیسیون راست و آلترناتیو سازیهای نوع رژیم چنجی تمام میشود.

اما اساس بحث هنوز احتمالات و یا مطلوبیت آنها برای طبقات مختلف نیست. نکته مهم اینست که پدیده ها و تحولات سیاسی - اجتماعی مانند پدیده انقلاب را نمیتوان جدا از روند مشخص مبارزه طبقاتی در هر جامعه و لذا حضور و عملکرد و نقش فعال خود کمونیستها بررسی کرد. ما تغییر دهندگان تاریخ هستیم و نه مفسرین تاریخ. استراتژی کمونیستها از پیش بینی سیر تحولات و احتمالات ناشی نمیشود بلکه از نقش و تاثیری که میتوانند همین امروز بر سیرتحولات و بر روند انقلاب داشته باشند نشات میگیرد. نه کودتا و فروپاشی و حمله نظامی بر پیشانی تاریخ نوشته شده و نه انقلاب سوسیالیستی. اینکه فردا چه پیش خواهد آمد تماما به این بستگی دارد که همین امروز جنبشها و احزاب و نیروهای سیاسی طبقات مختلف چه میکنند و چه سیاستی را به پیش میبرند.

وقتی از این زوایه به موضوع نگاه کنیم دیگر سئوال اساسی این نیست که چه اتفاقی میتواند بیفتد و احتمال هر سناریوئی چقدر است بلکه سئوال اینست که شما بعنوان یک حزب فعال و درگیر در تحولات میخواهید چه اتفاقی بیفتد و برای شکل دادن به آن چه وظایفی را در برابر خود قرار میدهید و چه میکنید.

از این نقطه نظر علت تمرکز سمینار "کمونیسم چگونه در این پیروزمیشود" بر انقلاب و خصوصیات ویژگیهای آن صرفا قرار گرفتن چشم انداز انقلاب در برابر جامعه نبود بلکه شاید مهمتر از آن توضیح و باز کردن متد و استراتژی ای بود برای تحقق تحول و سناریوئی که ما کمونیستها خواهان ان هستیم.

**خلیل کیوان:** در تشریح آناتومی انقلاب تاکید کرده اید که انقلاب پدیده ای عینی است و خارج از اراده نیروهای سیاسی شکل می گیرد و این نیروها فقط می توانند به آن سمت و سو بدهند. حتی نام و ماهیت انقلاب را امری غیر قابل پیشبینی میدانید. هر نیروی سیاسی رهبری انقلاب را داشته باشد ماهیت انقلاب و سرنوشت و نام آنرا مشخص میکند. منتقدین شما میگویند اگر کارگران در این اعتراضات بصورت متشکل حضور نداشته باشند، چنین حرکتی انقلاب نیست. اگر تحت رهبری چپ و طبقه کارگر نباشد، انقلاب نیست. اگر همه با هم باشند و جنبش های دیگر هم حضور داشته باشند انقلاب نیست. سئوالم این است چرا این تعاریف و برداشت ها تا این حد عمیق و متفاوت است و بدست دادن یک تعریف روشن از این پدیده ها چه تاثیری در عمل جریانات سیاسی می تواند داشته باشد؟

**حمید تقوائی:** به نظر من در پایه ای ترین سطح این تفاوتها از دو متدلوژی صد و هشتاد درجه متفاوت ناشی میشود: متد دینامک و زنده مارکسیستی که اراده و عملکرد انسانها ( جنبشها و احزاب طبقاتی) در آن نقش محوری دارد و متد متافیزیکی و اسکولاستیکی که برای پدیده های سیاسی و اجتماعی خصلت و خصوصیات داده شده و از پیش تعیین شده ای قائل است. این همان تقاوت میان تغییر تاریخ و تفسیر تاریخ است که مارکس در تزهای فوئرباخ توضیح میدهد. دیدگاهی که معتقد است هیچ تحولی بدون شرکت متشکل طبقه کارگر و یا رهبری چپ انقلاب نیست دیدگاهی غایتگرایانه و بقول فلاسفه قدیم مصادره به مطلوب است. یعنی آنچه باید باشد را پیش شرط ارزیابی آنچه هست قرار میدهد. این شیوه شاید به کار تاریخ نویسی بیاید که میخواهد بعد از وقوع واقعه درباره آن نظر بدهد، اما به یک نیروی درگیر در آن تحول راهی نشان نمیدهد. کمونیستها نمیتوانند تحولی که در برابر چشمانشان شکل میگیرد را بر مبنای آنچه مطلوب آنها است و آنچه هست را بر مبنای آنچه باید بشود ارزیابی و قضاوت کنند. بحث صرفا بر سر نامگذاری نیست بلکه بر سر برخورد دینامک و دخالتگرانه در یک تحول سیاسی با هدف تغییر و تبدیل آن به یک انقلاب سوسیالیستی است. این تحول سیاسی با خیزش توده ای برای تعیین تکلیف قدرت سیاسی آغاز میشود اما پایان و فرجام آن از پیش معلوم نیست. حتی اگر آغاز این تحول را انقلاب ننامید انکشاف آن به یک انقلاب با هر خصوصیت و معیار ( شرکت متشکل طبقه کارگر، رهبری کمونیستی و غیره) تماما به پرایتک احزاب انقلابی بستگی خواهد داشت. وقتی توده مردم بخاطر شرایط عینی زندگی شان برای بزیر کشیدن حکومتی به حرکت در می آیند، جامعه وارد دوران پرتلاطمی میشود که میتواند شروع یک انقلاب زیر و رو کننده باشد. سرانجام این تحول نوع و خصلت آن، اینکه سوسیالیستی است و یا نیست، طبقه کارگر در آن چه نقشی ایفا میکند، چه حزب و نیروئی به رهبری آن عروج میکند و حتی اینکه بعدا از آن به نام انقلاب یاد میکنند و یا یک شورش و عصیان و غیره تماما به نقش و عملکرد احزاب بستگی دارد. نیروهائی که اطلاق انقلاب به تحولی که در حال شکلگیری است و بطریق اولی شرکت عملی خود در آن تحول را به حضور طبقه کارگر و رهبری کمونیستی و غیره مشروط میکنند ناگزیر به پاسیویسم و بی عملی مطلق در می غلتند.

همانطور که در سمینار هم تاکید کردم در عصر ما هر انقلابی - یا هر خیزش توده ای برای بزیر کشیدن حکومتها- میتواند به انقلاب سوسیالیستی تبدیل بشود و تحقق این امر تماما در گرو نقش و عملکرد نیروهای کمونیست در دل ان تحول است. لنین میگوید انقلاب وقتی رخ میدهد که توده ها نتوانند تحمل کنند و حکام نتوانند حکومت کنند. به نظر من این یک تعریف سیاسی و زنده از انقلاب است. میتوان این تعریف را نپذیرفت، پیش شرطهای دیگری را هم وارد کرد و حتی نام انقلاب را بعد از پیروزی به کار برد، اما آنچه مهم است دیدن نقش مبارزه زنده طبقاتی در دل تحول و نقش تعیین کننده امروز کمونیستها در نامگذاری فردای انقلاب است.

**خلیل کیوان:** یکی دیگر از تاکیدات بحث شما همگانی بودن انقلاب است. مخالفین شما را متهم به پوپولیسم می کنند. می گویند انقلاب همگانی است، همان " همه با هم" خمینی است. فرمولبندی هایی مثل "رهبری و نمایندگی جامعه در برابر رژیم " و رهبری نود و نه درصدیها در برابر یک درصد حاکم را را پوپولیستی مینامند. شما از بسیج نیروهای مختلف جامعهصحبت میکنید. آیا بسیج همگانی نیروهای گوناگون جامعه در حالیکه منافع مختلفی دارند ممکن است؟

**حمید تقوایی:** به نظر من این مدعیان ما نه پوپولیسم را خوب میشناسند و نه کمونیسم را. پوپولیسم و یا سوسیالیسم خلقی دیدگاه و جنبشی و نیروئی است که اهداف و سیاستها و منافع مستقل طبقه کارگر را در منافع خلق حل میکند. مثلا پوپولیسمی که در مقطع انقلاب ٥٧ مورد نقد مارکسیسم انقلابی قرار گرفت خواهان استقلال از امپریالیسم و علیه صنایع مونتاژ و مدافع صنعتی کردن ایران و حامی و متحد بورژوازی ملی و مترقی بود. کمونیسم کاملا برعکس خواهان بسیج توده مردم حول سیاستها و افق طبقه کارگر است. همانطور که مانیفست اعلام میکند کارگر برای اینکه "سیادت طبقاتی را بکف آورد" باید بمقام "طبقهرهنمون ملت ارتقاء يابد". این امر مستلزم بسیج هر کسی که بخاطر عدم تحقق خواستها و نیازهای انسانی اش از از نظام موجود ناراضی است بزیر پرچم طبقه کارگر است. آنتی تز پوپولیسم نفی و یا بی تفاوتی نسبت به مبارزات اقشار دیگر جامعه و محدود و منزوی کردن طبقه کارگر از سایر عرصه های مبارزاتی نیست، بلکه ارائه و توده گیر کردن راه حل طبقه کارگر برای حل مسائل بخشهای مختلف مردم است. این امر بخصوص در دوره ما که سرمایه داری بر همه جوامع مسلط است کاملا امکان پذیر است، چون ریشه همه مصائب جهان امروز و در همه کشورها، از ریاضت کشی و بی تامینی اقتصادی تا بجلو رانده شدن جنبش اسلام سیاسی، و از سطه مذهب در ایران تا ترامپیسم در آمریکا، و از مساله حجاب تا جنبش فمن و اعتراض عریان و کلا بی حقوقی زن و تا گرمایش زمین و نابودی کره ارض، همه در سرمایه داری دوران ما ریشه دارد. این واقعیت بیش از پیش رهبری طبقه کارگر و پذیرفته شدن آن در میان اقشار مختلف مردم و جنبشهای اعتراضی مختلف را ضروری و امکان پذیر میکند.

امروز صریح و روشن تر از هر نقطه دیگر دنیا میتوان این مقبولیت شعارها و سیاستهای چپ را در جنبش های اعتراضی و در جنبش عمومی مردم ایران برای سرنگونی مشاهده کرد. مبارزات زنان علیه آپارتاید جنسی و بیحقوقی های فاحشی که به آنان تحمیل شده است، که یک نقطه اوج آن جنبش دختران خیابان انقلاب بود، جنبش جوانان برای خلاصی فرهنگی، جنبش بازنشستگان و مالباختگان و و مبارزه علیه فقر و علیه حقوقهای نجومی و فلاکت عمومی، جنبش علیه اعدام، علیه مذهب و در حمایت از سکولاریسم و غیره و غیره اینها همه نشاندهنده فضای رادیکل و چپ در اوضاع سیاسی ایران است. طبقه کارگر میتواند و باید در راس این جنبشها قرار بگیرد و به حزبی نیاز دارد تا این امر را متحقق کند.

نکته اساسی اینست که مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار و دولتش تنها به کارخانه و عرصه تولید محدود نمیشود. چرا که ستم و تبعیض طبقاتی تنها به کارخانه محدود نمیشود. اعتراضات و مبارزات بخشهای مختلف جامعه وجوه مختلف بازتاب مبارزه طبقاتی در پهنه کل جامعه است و از همین رو حضور و دخالت فعال حزب طبقه کارگر در تمامی این عرصه ها مطلقا ضروری و حیاتی است.

به این اشاره کردید که مردم منافع مختلفی دارند؛ در این تردیدی نیست اما پیش شرط همبستگی و همراهی توده مردم یکسان بودن منافع و خواستهایشان نیست، بلکه یکسان بودن علت و ریشه مسائل مختلف آنها است. کارگر و زن و جوان و بازنشسته و مردم منسوب به اقلیتهای ملی و مذهبی و قومی مسائل مختلفی دارند، ولی مسبب مسائلشان جمهوری اسلامی و نظام بردگی مزدی است که جمهوری اسلامی از آن پاسداری میکند. بنابرین بخشهای مختلف جامعه، هر کس امر بر حقی دارد و علیه تبعیض و بیحقوق اعتراض میکند، میتوانند زیر پرچم ضد کاپیتالیستی طبقه کارگر و راه حل سوسیالیستی مسائل مشخص خود متحد و متشکل و بسیج شوند و بمیدان بیانید.

**خلیل کیوان:** مطالبات و انتظارات مردم ایران همه جانبه و بسیار عمیق است و در چارچوب سرمایه داری قابل اجرا نیست. اگر جمهوری اسلامی با انقلاب ساقط شود، چنین انقلابی آیا صرفا به تغییرات سیاسی رضایت میدهد؟

**حمید تقوایی:** اینکه انقلاب به چه رضایت میدهد به این بستگی دارد که رهبرش به چه رضایت بدهد! از توقعات و انتظارات رایکال وعمیق مردم ایران میتوان به این نتیجه رسید که یک رهبری کمونیستی و رادیکال میتواند به راس انقلاب رانده بشود و رهبری آنرا بدست بگیرد. در این صورت انقلاب و توده مردم انقلابی صرفا به تغییرات سیاسی و روبنائی رضایت نخواهند داد. حضور فعال کمونیستها حتی اگر رهبری را در دست نداشته باشند، میتواند در پیشروی انقلاب تا ریشه کن کردن همه مسائل و مصائب جامعه نقش تعیین کننده ای داشته باشد. تجربه انقلاب ٥٧ نمونه گویائی است. انقلاب ٥٧ علیرغم اتوریته بلامنازع خمینی و علیرغم ضعف نیروهای چپ در آن دوره، تا حدود دو سال و نیم بعد از قیام بهمن ادامه یافت. یعنی جامعه، کارگران و دانشجویان و زنان و مردم کردستان و ترکمن صحرا و کل توده مردمی که در روند انقلاب علیه دیکتاتوری شاه بمیدان آمده بودند صرفا به خلع ید از شاه و سرنگونی نظام سلطنتی رضایت ندادند و خواستار تغییرات عمیقتری بودند. رژیم با حمله به دانشگاهها و به کردستان و به کارگران بیکار و نهایتا با تیغ کشیدن بروی جامعه در سی خرداد٦٠ توانست انقلاب را درهم بکوبد. اگر آن زمان حزبی مانند حزب کمونیست کارگری در صحنه حضور داشت سرکوب انقلاب براحتی ممکن نمی بود و روند تحولات میتوانست شکل دیگری بخود بگیرد. امروز این حزب وجود دارد و نقش فعالی هم در جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی ایفا میکند. هر درجه از حضور و فعالیت و دخالت حزب در سیر تحولات به معنی رادیکالیزه شدن و عمیق تر و ریشه ای تر شدن نقد و اعتراض مردم به وضعیت موجود و لذا تغییرات ریشه ای تر و همه جانبه تری در وضعیت سیاسی جامعه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی خواهد بود. بنابرین نه تنها تامین رهبری حزب بر انقلاب - که بی تردید به معنای جارو شدن نه تنها جمهوری اسلامی بلکه کل نظام سرمایه داری و سیستم بردگی مزدی از جامعه ایران خواهد بود- بلکه نفس حضور فعال و ثقل و جایگاه حزب در سیر تحولات یک فاکتور تعیین کننده در جلوگیری از تحریف و به شکست کشانده شدن انقلاب و تداوم آن تا ریشه کن شدن فقر و تبعیض و بیحقوقی در جامعه خواهد بود.

**خلیل کیوان:** شما یکی از منتقدان ایدئولوژی و ارزشها و اهداف هویتی و استراتژیک جنبش راست بوده اید و در سمینارتان هم بر لزوم این امر تاکید کرده اید. در عین حال معتقدید در سطح مشخص سیاسی و در شرایط انقلابی مادام که نیروهای راست سدی در مقابل سرنگونی و انقلاب نباشند از رودر رویی با آنها اجتنناب میکنید. آیا این دو با هم متناقض نیستند؟ برخی از نیروهای چپ این تفیک را قائل نیستند و همزمان علیه اپوزیسیون راست و علیه رژیم اند. از این نظر به حزب کمونیست کارگری انتقاد میکنند که راست روی میکند. سازشکاری میکند. در این رابطه چه می گویید؟

**حمید تقوائی:** دو جنبه ای که به آن اشاره کردید نه تنها تناقضی ندارند بلکه مکمل و لازم و ملزوم یکدیگرند. نقد نظری و ایدئولوژیک و استراتژیک جنبش راست یک وظیفه همیشگی ما است و هر چه این وظیفه را جامع تر و پیگیر تر به پیش ببریم افق چپ و سوسیالیستی را در جامعه بیشتر تقویت کرده ایم. اما برخورد سیاسی- تاکتیکی ما به اپوزیسیون راست، و کلا هر نیروی دیگری، در شرایط انقلابی باید بر مبنای مواضع و سیاستهای آن نیرو در انقلاب و در امر سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم باشد. برخورد ایدئولوژیک نمیتواند جانشین برخورد سیاسی مشخص بشود. این اشتباه فاحشی است که از مرتکبینش تصویری فرقه ای و مکتبی و نامربوط به شرایط سیاسی مشخص بدست میدهد. دخالتگیری و تلاش برای کسب رهبری انقلاب امری سیاسی است و مستلزم نقد و حاشیه ای کردن هر نیروی اپوزیسیونی است که میخواهد انقلاب را تحریف کند و به سازش بکشاند. نیروهای راست از لحاظ ایدوئولوژیک و استراتژیک با انقلاب مخالفند. آنرا هرج و مرج و خشونت و غیره میدانند - و این جزئی از نقد پایه ای و استراتژیک ما از جنبش راست است- اما وقتی توده مردم به خیابان می آیند آنها هم - لااقل سیاسی ترین و "عاقلترین" شان- سعی میکنند خود را موافق انقلاب نشان بدهند تا بتوانند آنرا کنترل کنند، از تعمیق و رایکالیزه شدن آن جلوگیری کنند و آنرا در جهت اهداف خودشان بکار بگیرند. اینجا دیگر باید بطور مشخص و در سطح سیاسی به نقد نیروهای راست پرداخت. مردم برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی به خیابان آمده اند و با همین معیار نیروهای اپوزیسیون را می سنجند و ارزیابی میکنند. برخورد کمونیستها به نیروهای اپوزیسیون راست نیز باید بر اساس همین معیار صورت بگیرد. این به معنی سازش و یا تخفیف دان به نیروهای راست نیست بلکه بر عکس تنها راه خنثی کردن تلاشهای آنها برای مانع تراشی و تعریف ایستگاههای سازش بر سر راه انقلاب و تحریف و مسخ آن است.

**خلیل کیوان:** در سمینار از پارادیم انقلاب در ایران و در سطح جهانی صحبت کردید. و در ایران بطور ویژه چند دوره را برشمردید. دوره مشروطه که پارادیم انقلاب مدرنیسم و مدنیت بود. پس از کودتای ٢٨ مرداد ٣٢ ضد آمریکائیگری فضای سیاسی را تحت تاثیر قرار داده بود و اشاره کردید "امروز انسانگرائی و برابری طلبی و آزادیخواهی از یک موضع رایکال و ماکسیمالیستی چپ حرف آخر را میزند". در سطح هانی هم به رواج گفتمان سوسیالیسم حتی در میان سیاستمداران غربی اشاره کردید. در برابر این تصویر میتوان قدرت گیری ترامپ و ترامپیسم ، راسیسم و ناسیونالیسم افراطی در اروپا و بجلو رانده شدن نیروها و دولتهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا را قرار داد و به این نتیجه رسید که راست افراطی در جهان ما دست بالا را دارد. توضیح شما چیست؟

**حمید تقوائی:** به نظر من حساب دولتها و احزاب حکومتی را باید از جنبشها و حرکتهای توده ای جدا کرد. دولتها و نیروهای ارتجاعی که بر شمردید نشاندهنده دست بالا پیدا کردن راست افراطی در کمپ بورژوازی جهانی است. اما در میان نیروها و جنبشهای اعتراضی ما شاهد شکلگیری پارادایم و فضای عمومی چپ و رادیکال هستیم. این فضا سه دهه قبل در مقطع فروپاشی شوروی وجود نداشت. آن زمان نه تنها درکمپ بورژوازی احزاب و نیروهای راست، ریگانیسم و تاچریسم و نئوکنسرواتیسم دست بالا را داشت بلکه در جامعه و در میان جنبشها و نیروهای اپوزیسیون و حتی نیروهائی که خود را چپ و کمونیسم مینامیدند نیز شاهد گردش به راست و دست شستن حتی از نام کمونیسم و سوسیالیسم بودیم. این فضا بیش از یکدهه بطول نیانجامید. در آغاز سال ٢٠٠٠ مردم انگلستان در یک نظر پرسی مارکس را به عنوان مرد هزاره انتخاب کردند.با بالا گرفتن بحران سرمایه داریجهانی در زمستان ٢٠٠٨ یکبار دیگر رجوع به مارکس و تئوری او درمورد سرمایه های تخیلی در جلد سوم کاپیتال به گفتمان عمومی رسانه ها و حتی صاحبنظران و اتاقهای فکر بورژوازی تبدیل شد. امروز میبینیم بر متن بحران حکومتی بورژوازی- که ترامپیسم در آمریکا و بحران برگزیت در بریتانیا و جنبش جلیقه زردها در فرانسه از آخرین نمونه های آنست- سوسیالیسم حتی در میان سیاستمدارن و احزاب حکومتی کشورهای غربی مقبولیت پیدا کرده است. و هفته نامه ای مثل اکونومیست سرمقاله خود را به بازگشت سوسیالیسم در هزاره سوم اختصاص میدهد. به نظر من حتی دست بالا پیدا کردن احزاب افراطی در کمپ بورژوازی انعکاس بن بست دکترینهای پست مدرنیستی و نئوکنسرواتیستی و شکست استراتژی نظم نوین جهانی و تلاشهای میلیتاریستی آمریکا و متحدین غربیش برای تثبیت خود بعنوان رهبر جهان یک قطبی بعد از جنگ سرد است. بعبارت دیگر بجلو رانده شدن راست افراطی نشانه پیشروی و انسجام و قدر قدرتی بورژوازی و فلسفه سیاسی- اجتماعی او نیست بلکه بر عکس، نشانه درهم ریختگی و بی افقی سیاسی- اجتماعی بورژوازی است. دست بالا پیدا کردن فضای چپ و گفتمان سوسیالیستی در جامعه نیز در تحلیل نهائی از همین واقعیت نشات میگیرد.

تا آنجا که به شرایط سیاسی ایران مربوط میشود نفس وجود حکومتی نظیر جمهور اسلامی که مظهر و جرثومه ارتجاع و توحش سرمایه داری عصر ما است خود مهمترین عامل گسترش و مقبولیت آمال و خواستها و شعارهای رادیکال چپ در جامعه بوده است. در جامعه ایران حتی در دوره بعد از فروپاشی شوروی تئوریها و گفتمان نئوکنسرواتیستی و پست مدرنیستی جایگاهی پیدا نکرد و امروز به جرات میتوان گفت جامعه ایران یکی از چپ ترین، ضد مذهبی ترین و از نظر ایده آلها و آرمان و خواستهای توده مردم، یکی از اومانیست ترین جوامع دنیا است.

**خلیل کیوان:** آخرین سئوال در مورد دیپلماسی کمونیستی است. جریان های جدی چپ و کمونیست را در تاریخ نمی توان سراغ گرفت که دیپلماسی و فعالبت دیپلماتیک نداشته باشند. هر نیروی سیاسی جدی چه در اپوزسیون باشد و چه در پوزسیون، گریزی از تماس و رابطه با دنیا ندارد. شما مثال های متعددی را آورده اید. برای مثال ای ان سی با بکار گیری یک دیپلماسی فعال و جلب حمایت بین المللی قادر شد رژیم آپارتاید را در تنگنا بگذاردو نهایتا بزیر بکشد. بدون تماس و رابطه با دولت و احزاب و جنبش های مختلف این کار ممکن نبود. از سوی دیگر امروز برای مردم ایران با تجربه جمهوری اسلامی مساله رابطه با دنیا و خارج شدن از انزوا مساله مهمی است. و از اینرو مساله رابطه با دولتهای غربی در انتخاب های سیاسی مردم نقشتعیین کننده ای یافته است. علیرغم این واقعیات،بعضی - حتی با هیاهو- نفس پرداختن به این موضوع را چشمک زدن به آمریکا و یا قرار گرفتن در پروژه آلترناتیوسازی آن میدانند. چرا موضوعی به این سر راستی اینقدر برای برخی چپ ها پیچیده میشود؟

**حمید تقوایی:** به نظر من چنین مدعیانی فرقه های ایدئولوژیکی هستند با فرسنگها فاصله از یک حزب سیاسی فعال و دخالتگر. فرقه های ایدئولوژیکی که "ضدیت با دولت آمریکا" هویت آنها را تشکیل میدهد. این نوع چپ پدیده ای جهانی است و در مواردی تا سطح دفاع آشکار از اسلام سیاسی بخاطر ضدیت این جنبش فوق ارتجاعی با آمریکا سقوط کرده است. اما در ایران ، همانطورکه در سمینار هم توضیح دادم، چپ ضد آمریکائی سندروم کوتای ٢٨ مرداد و پارادیم مخالفت توده ایستی و خلقی- ناسیونالیستی با "آمریکای جهانخوار" است. با بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی عمر این پارادایم نیز به آخر رسید اما هنوز هم در جنبش چپ ایران ضد آمریکائی گری دست بالا را دارد.

در مقابل این نوع نقد ناسیونالیستی قدرت خارجی در لباس مقابله با امپریالیسم، باید براین واقعیت تاکید کرد که مقابله قدرتهای امپریالیستی بویژه در عصر ما تنها از زاویه نقد کاپیتالیسم میتواند مترقی و پیشرو و انقلابی باشد. اگر در زمان شاه این واقعیت احتیاج به تحلیل و استدلال داشت امروز، چهل سال بعد از ضد آمریکائی گری جمهوری اسلامی در ایران و آمریکا ستیزی نیروهای فوق ارتجاعی اسلام سیاسی در چهار گوشه دنیا، قاعدتا نباید به توضیح و اقناع نیازی باشد. چپی که قانع نمیشود اشکال معرفتی ندارد، بلکه مشکل اش سیاسی است. بازمانده جناح چپ جنبش ضد آمریکائی در زمان شاه است که همچنان ضدیتش با امپریالیسم به نقد ناسیونالیستی آمریکای جهانخوار آلوده است.

امروز این نقد ناسیونالیستی با بهانه مقابله با آلترناتیو سازی و سناریوهای رژیم چنجی دولت آمریکا خود را توجیه میکند. گوئی هر نیروئی با هر هدفی و سیاستی و بر سر هر موضوعی با دولت آمریکا مذاکره کند خود بخود به مهره ای در سناریوهای آلترناتیو سازی آمریکا بدل شده است. این تصویر کاملا غیر سیاسی و باید گفت جونیوریستی است. ظاهرا آمریکا چنان قدر قدرتی است که هر مذاکره کننده ای را ذوب میکند و در سناریوهای رژیم چنجی خودش قالب میزند. خود سیاستمداران آمریکا چنین تصویر و ادعائی ندارند. بارها، علیرغم لابی گریهای نیروهای راست، اعلام کرده اند هدف آنها تغییر جمهوری اسلامی نیست بلکه رام کردن و گنجادن آن در چهارچوب سیاستهای منطقه ای دولت آمریکا است. اما نه اپوزیسیون راست این را قبول میکند و نه اپوزیسیون چپ ضد آمریکائی. اپوزیسیون راست به این خاطر که میخواهد با سناریوهای رژیم چنجی بقدرت برسد و چپ ضد آمریکائی در نگرانی از بقدرت رسیدن اپوزیسیون راست.

اما برای کمونیسم سیاسی، حتی اگر آمریکا و یا هر دولت دیگری فعالانه بدنبال تعییر جمهوری اسلامی از بالا باشد، راه خنثی کردن این سناریوها نه تبدیل شدن به اپوزیسیون اپوزیسیون راستو یا اپوزیسیون دولت آمریکا، بلکه نمایندگی کردن انقلاب مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی در عرصه جهانی است. در دستور گذاشتن و پیشبرد یک دیپلماسی فعال با هدف منزوی کردن و آفریقای جنوبیزه کردن جمهوری اسلامی در نزد دولتها و نهادهای بین المللی جزء لایتجزای این استراتژی است. پیشبرد فعالانه این سیاست موثر ترین راه خنثی کردن سنایورهای رژیم چنجی و آلترناتیوسازیهای ارتجاعی نیز هست.